هو العلیم

# بررسی مسأله تعدد زوجات

طرح مبانی اسلام ـ رامسر ـ ۱۴۳۴ هـ.ق

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم
بسم الله الرِّحمن الرَّحيم

سوال: قضیه تعدّد زوجات، فرهنگ صحیحی است که در هر جامعه‌ای باید اجرا بشود یا نه، مخصوص یک گروه خاص یا طیف و قوم خاصّی است؟ می‌خواهم بدانم این قضیه مثلا فقط در عرب‌ها یک رسمی هست و مشکل ندارد و در فرهنگ‌های دیگر دنیا، این را بد می‌دانند یا نه؟

جواب: قضیه تعدّد زوجات یک مسئله اعتباری قراردادی نیست! یک قضیه تکوینی مثل ناهار خوردن است! ناهار خوردن چیست؟ شام خوردن چیست؟ شما روزی چند وعده غذا می‌خورید؟

سوال: سه وعده.

جواب: چرا؟ چرا دو وعده نمی‌خورید؟ الآن خیلی‌ها هستند دو وعده می‌خورند. مگر نه؟ خودِ شما برای دیگران که رژیم می‌دهید دو وعده غذا می‌دهید. چرا خود شما نمی‌خورید؟ که گفته باید سه وعده خورد؟ چرا روزی یک وعده نمی‌خورید؟ تعدّد زوجات هم همین است! یکی دو وعده غذا کافی‌اش است، یکی سه وعده کافی‌اش است.

سوال: فرهنگش چیست؟

جواب: فرهنگ همین است که شما دارید می‌خورید! یعنی همین که شما دارید می‌خورید بر اساس چه فرهنگی است؟ نیازتان است دیگر! خب این هم همین است. شما این را در قالب یک فرهنگ می‌برید بالا و می‌چرخانیدش و جزو فلک الأفلاک و ..!!

همین که در زندگی‌تان هست، همین را شما ببینید! بنده روزی سه وعده می‌خوردم، یک مدّتی بود با یک وعده هم کارم می‌گذشت، زندگی‌ام می‌گذشت، مشق‌هایم را هم می‌نوشتم، صحبتم را هم می‌کردم، با یک وعده. بعد دیدم نه، یک وعده کم است، دو وعده‌اش کردم. لذا من الآن اغلب دو وعده غذا می‌خورم. یعنی صبحانه را خیلی نمی‌خورم، ناهار را نزدیک ساعت یازده می‌خورم و بعد هم بعد از ظهر چیزی می‌خورم. گاهی هم شب‌ها به یک مناسبتی مجلسی می‌شود، دیشب این‌طور بود. من اغلب شب‌ها که در قم هستم شامم سالاد است. یا یک لیوان شیر، یا یک دانه سیب! این است. خودم برای خودم تصمیم می‌گیرم. می‌بینم حالم چطور است؟ یک وقت حالم این است که شب شام بخورم، می‌بینم امشب باید بخورم، احساس ضعف می‌کنم، احساس ضعف می‌کنم. دیگر نمی‌روم یک سیب بخورم. یک شب می‌بینم نه، اصلا هیچ چیزی نباید بخورم. هرچه زنمان می‌گوید، می‌گویم نه، غذای ظهر سنگینم کرده است، نمی‌خورم و بدون غذا می‌خوابم و بسیار هم راحت! معده من وقتی غذا نمی‌گیرد برای چه باید بروم یک بشقاب پلو در آن خالی کنم؟ چرا؟! حالا شما

بگویید این چه فرهنگی است!؟ فرهنگ یعنی همین نیاز.

سوال: خب این غذایی که شما الآن می‌خورید هیچ موقع نمی‌آید تداخل کند با غذای بعدی که می‌خواهید بخورید!

جواب: چرا! می‌کند! چرا می‌کند.

سوال: امّا در تعدّد زوجات این هست، مثلا آن اوّلی اجازه نمی‌دهد زن دوم بگیرید.

جواب: ببینید صحبت فرهنگ نیست، صحبت یک واقعیت است. این هست که اجازه نمی‌دهد، چرا نمی‌دهد؟ چون یک تصوّری دارد، یک حالتی دارد، یک خواستی دارد، یک توقّعی دارد. یک توقّعی از زندگی دارد، می‌بیند آن توقّعش از زندگی به‌هم می‌خورد، بالانسش به‌هم می‌خورد، به‌هم می‌ریزد، درست شد؟ حالا اگر احساس کند بالانسش به‌هم نمی‌ریزد، شوهرش به همان مقدار که قبلا او را دوست داشت، بلکه بیشتر هم دوست خواهد داشت، احساس کند زندگی‌اش بهتر می‌شود، اصلا خودش می‌رود برای شما یکی می‌آورد! خودش می‌رود می‌آورد!

سوال: این خیالاتشان است، خیلی‌ها هستند همین قضیه را انجام می‌دهند و بعد هم پشیمان می‌شوند!

جواب: همین. این مطلبی که در خیال است یعنی همین‌طور هم هست. این که در خیال است یعنی همین، یعنی خدا او را به این شکل درست کرده است. چیزی را که خدا درست کرده که شما نمی‌توانید عوضش کنید! می‌رفتید یک زنی را می‌گرفتید در خیالش این نباشد. حالا این زنی که گرفتید، یک همچنین وضعیتی دارد، یک همچنین حالی دارد.

من با خیلی‌ها برخورد کرده‌ام، خب افراد فرق می‌کنند، یکی شخصی بود، زنش وقتی که شوهرش می‌خواست برود سفر، یا حتی در همین جا هم بود، مجبورش می‌کرد می‌گفت باید بروی در سفر چکار کنی که به تو بد نگذرد، نمی‌دانم به خاطر من ... اصلا ... و اگر انجام نمی‌داد ناراحت می‌شد! می‌گفت: من که می‌دانم تو عاشق من هستی، من که این را می‌دانم، چرا من باید بگذارم کسی که عاشق من است، فلان است، در یک جا در مضیقه قرار بگیرد و به خاطر من بخواهد نیازش را انجام ندهد! می‌گفت من که می‌دانم تو عاشق من هستی چه چیزی از دست می‌دهم؟! جدّاً ... جدّا آن شخص می‌گفت اگر نگیرم ناراحت می‌شود و می‌گفت که نه تو باید بگیری. خب اینها هم هستند، یعنی کم‌اند، من نمی‌گویم که زیادند. این علاقه‌هایی که ما داریم، این‌ها بله! بله در مقام حرف و فلان است و این چیزها بله!

سوال: حضرت زهرا را خب می‌بینیم قصّه باز فرق می‌کند. آن قصّه‌اش که وقتی امیرالمومنین می‌آید سرش را در دامن آن کنیز گذاشته ...

جواب: بله، شاید این قضیه حضرت فرق می‌کرد. این نه از باب اینکه به اصطلاح خلاصه آن حالت

احساس زنانگی و اینها بوده است. آن جنبه ارتباط و آن علاقه‌ای که داشتند با حضرت علی، تصوّر حضرت این بود که یعنی در مقام این علاقه، دو نمی‌تواند ببیند. یعنی از نظر وحدت، از نقطه نظر وحدت ... چون علی کلّ حال خود عشق غیرت می‌آورد، خودش دو نمی‌تواند ببیند. یعنی نه اینکه حضرت حالا آمده به او تمایل کرده است. خب این برای او مسلّم بود که هرچه هست، وجودش، بود و نبودش همه حضرت زهراست. حضرت این احساس را داشتند. امّا خود جنبه ارتباط، این نتوانستن دو دیدن است.

سوال: یعنی آن غیرت زنانگی است دیگر!

جواب: نه نه! غیرت زنانگی فرق می‌کند.

سوال: غیرت عشق است!!

جواب: غیرت زنانگی با آن غیرتِ به قول ایشان عشق فرق می‌کند. زن نمی‌تواند مقابلی برای خودش ببیند ولو این‌که شوهرش دوست نداشته باشد. می‌گوید اصلا کسی نباید در زندگی من بیاید. اصلا کسی در زندگی من نباید بیاید. اصلا نباید در این محدوده من وارد شود.

یک دفعه یک بنده خدایی بود، قبلا با هم خوب بودند، بعد با هم اختلاف پیدا کردند و آمد و به ما گفت: نمی‌دانم احساس کرده‌ام که شوهرم خلاصه به دنبال شخص دیگری است و فلان است و این حرفها و مگر من چه کم دارم و فلان و این چیزها. من توجّه کردم و دیدم که یک رعایت‌هایی بایست بکند ولی نمی‌کند، در حالی که خب شوهر هم دوستش داشت و او را می‌خواست. یک خرده با او صحبت کردم، گفتم تو ارتباطت چطور است؟

گفت: نه ما مسئله نداریم، مشکل نداریم.

گفتم: من به مشکل کار ندارم، تو در منزل چگونه هستی؟

گفت: خب مطلبی نیست.

گفتم: جواب ما درست را بده. در منزل، روزها، شب‌ها، شوهرت که از بیرون می‌آید، چطوری هستی؟ گفتم شده تا حالا شوهرت از بیرون بیاید بلند شوی بروی جلوی در ماچش کنی بعد لباسش را بکنی آویزان کنی؟

گفت: نه!

گفتم: خب!

گفتم: شده قبلا یک شربت درست کنی بگذاری در یخچال، وقتی که می‌آید از گرما ساعت دو بعد از ظهر دارد می‌آید برداری بروی به او بدهی؟

گفت: نه!

گفتم: بگو ببینم در منزل هر روز که شوهرت می‌آید آیا لباست را عوض می‌کنی یا لباس دیروز را می‌پوشی؟

گفت: من اصلا هر دو سه روزی یک دفعه عوض می‌کنم!

گفتم: بسیار خب دست شما درد نکند!

گفتم: خب وقتی که در منزل هستی از نظر رسیدن به خودت و تیپت و فلان و این حرفها چگونه هستی؟

گفت: نه، او حرفی نمی‌زند.

گفتم: او نگوید تو چگونه هستی؟!

بعد وقتی این‌ها را گفت، گفتم حق دارد بلند شود برود دنبال یکی دیگر! من هم جای او بودم می‌رفتم! من همین چیزها را دارم، منتها نمی‌روم، من در اشتغالات خودم سرگرم هستم.

من یک دفعه با یک بنده خدایی حرفم شد. گفتم که: شما زن‌ها خیال می‌کنید مردها توجه می‌کنید؟ مردها وقتی که می‌روند این طرف و آن طرف همین‌طوری بدون دلیل است! البته بعضی‌ها مریضند! بعضی‌ها مریضند و اصلا دنبال این هستند که سیب را گاز بزنند و بروند دنبال سیب دوم! که مرحوم آقا می‌گفتند خیلی‌ها این‌طورند و اصلا مریضند. ولی خیلی‌ها این‌طور نیستند، شما مریضشان می‌کنید! شما مریضشان می‌کنید! مرد وقتی که می‌خواهد بیاید در خانه، آن هم در جامعه امروزی که نمی‌دانم فلان و کذا و کذا می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد بیاید در خانه تنوّع ببیند. پس جاذبه‌ها چیست؟! گفتم تو اگر یک اخلاق بد از شوهرت داشته باشی کم‌کم سرد نمی‌شوی؟! با او دلخوشی کنی، این‌طوری کند: حال ندارم، حوصله ندارم، بیرون این‌طور است، باهام حرف نزن، بگذار یک خرده چه کار کنم، حالا موقع حرف زدنت گرفته؟

می‌گوید: بابا من صبح تا ظهر چشمم به این در بود که تو بیایی، حالا تو هم که آمدی خستگی‌ات را می‌آوری، جنازه‌ات را برای من می‌آوری. پس حق دارد!

گفتم: تو حق داری؟ خب مرد هم حق دارد!

کم‌کم کم‌کم کم‌کم خب سردی از کجا پیدا می‌شود؟ از همین جا پیدا می‌شود دیگر!

گفتم: خب مرد هم حق دارد!

گفتم: مرد هم حق دارد! وقتی می‌آید نگاه کند ببیند تو همان لباس دیروز را پوشیده‌ای! وقتی می‌آید نگاه کند ببیند که تو همان وضعیت سابقت هستی، این که بیرون هزار و یک رقم می‌بیند، با هزار و یک نوع تفکّر و تصوّر و تخیل دارد وارد می‌شود، وقتی که ببیند محیط منزل یک محیطی نیست که بتواند آن را پر کند، طبعاً آن تخیلات می‌آید جایش را می‌گیرد! تخیلات که آمد جایش را گرفت بعد خودش می‌آید جایش را می‌گیرد! این‌ها همه چیزهایی است که هست، هم مرد نسبت به زن و هم زن نسبت به مرد. الآن با این

تلویزیون‌ها و چیزهایی که خب زن‌ها هم همه جور می‌بینند، خب طبعاً باید مرد هم برایشان جاذب باشد، در اخلاق و رفتار و کردار و اینها، تا اینکه آن تخیلات و تصوّرات نیاید. از طرف مرد هم باید مسئله همین‌طور باشد.

گفتم که خب حالا برو از امروز رفتارت را عوض کن.

من به او گفتم یک سؤال از تو می‌کنم: وقتی که مهمان می‌آید خانه‌ات، با همین شکلی که جلوی شوهرت هستی جلوی مهمان می‌آیی؟

گفت: نه! وقتی میهمان می‌خواهد بیاید یک نیم ساعت زودتر می‌روم اول خودم را درست می‌کنم، لباس می‌پوشم.

گفتم: شوهر تو به اندازه مهمان پیش تو ارزش ندارد؟ به اندازه یک مهمان! تو که خودت را برای مهمان درست می‌کنی، آن وقت برای شوهرت درست نمی‌کنی؟ تو می‌روی برای مهمان لباست را عوض می‌کنی ... چرا؟!

ببینید اینها چیزهایی است که وقتی نگاه می‌کنید می‌فهمید عشق و علاقه عُمقی نیست! چون اگر عشق و علاقه عمقی باشد نگاه می‌کند ببیند شوهرش چه می‌خواهد؟ خواستش چیست؟ می‌گوید دوستت دارم، ولی آیا آن اهتمامی که برای رفتن به بیرون و مجلس و پارتی و اینها از خودتان می‌گذارید: لباستان را عوض می‌کنید ... چقدر از این اهتمام را برای شوهرتان می‌گذارید؟! در صورتی که اسلام همه‌اش اهتمام به شوهر است: شوهرت را مراعات کن، نمی‌دانم حسن التَبعُّل، جهادُ المرأة فلان ...

در حالی که اینها را اسلام گذاشته برای شوهر، شما همه اینها را را رها می‌کنید، خرتان که از پل گذشت ...

یک دفعه داشتیم با هم می‌رفتیم، یک قضیه جالبی بود. ایشان با آن آقای چیز آن طرف نشسته بودند، من این طرف نشسته بودم. بعد یک جا این‌ها پیاده شدند یک گاراژی وسط راه بودند رفتند آب پرتقال و بیسکویت خریدند آوردند. من گفتم زیادتر بخرید که به افراد بدهیم. همین دور و بری‌ها که چیز می‌کنند. رفتند بیسکویت و آب‌پرتقال خریدند، آوردند و درAlicante بودیم. در آن بین راه، اتوبوس نگه داشت. (همان القمته سابق در اسپانیا)

من به پشت سرم نگاه کردم دیدم یک خانمی هست، یک دختر جوان است و یک دختر کوچک هم دارد. یک دختر سه چهار ساله. من برداشتم به او تعارف کردم و گفت: نه! ممنون، فلان و این حرفها. بعد با او شوخی کردم، گفتم: که این کالری دارد!

گفت: بله ...

گفتم: شما نیاز به کالری ندارید؟

بعد گفتش که، یک جمله‌ای گفت، گفتش که: I want to keep my shape for my husband

یعنی من باید تیپم را برای شوهرم نگه دارم!

گفتم: ببین این دستور اسلام است!

I want to keep my shape for my husband

باید تیپم را برای شوهرم نگه دارم! گفتم: کدام یک از ایرانی‌ها این کار را می‌کنند که این شخص مسیحی الان دارد انجام می‌دهد؟ می‌گوید تازه وقتی که الآن من ازدواج کردم، باید شوهرم را نگه دارم نگذارم این طرف و آن طرف برود، حالا که ازدواج کردم ...

ایرانی‌ها همین که خرشان از پل گذشت، دیگر هر طوری بود و هر لباسی پوشیدی و هر کیفیت و تیپّی بودی و ... خب آن‌ها هم چکار می‌کنند؟ آقا چدن که نیست! آهن هم که نیست! روزی هم هزار و یکی دارد می‌بیند! و هزار و یک تقاضا هم دارد در جلویش قرار می‌گیرد! خب چیست؟! خب این قضیه که طبیعی است. ولی از آن طرف هم سراغ دارم، چرا، بعضی از افراد، خانواده‌ها هستند که عمل می‌کنند.

و اتّفاقا این بنده خدا رفت به این برنامه و دستوری که به او دادیم عمل کرد. بعد از یک مدّت از او سؤال کردم فلانی خبری از تو نیست، دیگر شکایت نداری!

گفت: خوب شده!

گفتم: ببین! دستور اسلام را انجام نمی‌دادی، دستور اسلام این است!

شما حالا ... شما حالا می‌گویید فرهنگ، بله همین است ... این فرهنگ غیر از خواست طرفین است؟! آن خواستی که خدا در وجود هر شخص، در کمون و نیاز هر شخص قرار داده، غیر از آن است؟! و اگر انسان به نیاز نرسد از یک جا بیرون می‌زند، یا از اعصابش بیرون می‌زند، یا از کبدش بیرون می‌زند، یا از قلب و سرش بیرون می‌زند. باید به نیاز شخصی رسید. که این الآن چه نیازی دارد و چه خواستی دارد و چه ... البته خب خواست و نیازی که خارج از محدوده شرع هم نباشد. ولی دیگر سختگیری ما هم نباشد! ما کاسه داغ‌تر از آش بیاییم و بر آن نیاز سرکوب بزنیم!

اگر در یک جا فرض کنید جلوی یک نیاز را می‌بندیم، در یک جای دیگر باز کنیم، یک مقداری این تعادل و بالانس برقرار شود.

از یک شخص دیگر که خودش خیلی مقید و این‌ها نیست پرسیدم علّت موفقیت تو در زندگی چیست؟ من یک چیزهایی شنیده‌ام. خب به اصطلاح ارتباط داریم، ارتباطات تقریبا نزدیک و این‌هاست.

گفت: علتش این است که من دو روز یک لباس تن زنم ندیده‌ام تا الان که بیست و چند سال است

ازدواج کرده‌ایم!

گفت: زائیده بود همین که روی تخت زایمان در بیمارستان قرار گرفت، کیفش را درآورد خودش را درست کرد! که شوهرش می‌آید خودش را درست کرده باشد.

گفتم: این است!

ببینید روی تخت بیمارستان، بچه‌اش را زائیده، اوّل کاری که می‌کند کیفش را درمی‌آورد که وقتی شوهرش که می‌خواهد بیاید این با قیافه از زایمان درآمدن روبرو نشود. توجّه می‌کنید؟

این معلوم است در اعماق وجودش برای شوهرش حساب باز کرده. در اعماق، نه در آن لایه‌های ظاهری، برای شوهرش حساب باز کرده، شوهرش هم می‌خواهدش، حق هم دارد! می‌خواهدش.

خب این کار درست هم انجام می‌دهد. حالا ممکن است چیزهای دیگر داشته باشد، مسائل دیگر و مرض‌های دیگر داشته باشد حالا بماند، ولی این قضیه‌اش درست است، کارش صحیح است.

دستور همان است که اسلام گفته. آن جوابی که دختر خانم به من می‌داد همین جواب جواب امام صادق است، توصیه امام صادق به زندگی است. آن مسیحی انجام می‌دهد مای مسلمان شیعه نمی‌کنیم.

سوال: آن طرفش هم صادق است که اگر یک خانمی، احساساتی دارد و در خانه بروز ندهد، قهراً بیرون راه پیدا می‌کند، قهراً بیرون خودش را ارائه می‌دهد.

جواب: باید در خانه باشد. باید در خانه جا برای باز شدن این احساسات باشد. خانه محیط امن است. در محیط امن اگر این انرژی خالی نشود، بالاخره این انرژی دپو شده است، باید یک جای دیگر خالی بشود. خواهی نخواهی هست. حقّش است.

سوال: یک مخالفتی که مثلا زن‌ها دارند این است که می‌گویند مثلا خداوند به ما ظلم کرده است، از آن طرف به مردها اجازه داده، چهارتا زن بتوانند بگیرند، ولی از این طرف برای زن‌ها اجازه نداده است، این یک نوع ظلمی نیست در حق زن‌ها؟ خب اینها احساس زنانگی دارند و حسادت و بعد می‌گویند: خب چرا خداوند با این احساسی که من دارم آن حکم را برای شما وضع کرده، از آن طرف برای من وضع نکرده. چرا با این شاکله من که خداوند می‌داند من احساس حسادت دارم، احساس دو بینی دارم ...

جواب: ببینید صحبت در این است که این قضیه که خدا گفته به این شکل، به این معنا نیست که شما بیایید مسئله را در اینترنت بزنید، همه جا اعلام کنید ... اینها همه شرائط خاصّ خودش را دارد، و ... گفتم که! باید محیط سنجیده بشود، شرایط نفسانی شخص سنجیده بشود، خصوصیاتش بایستی که مدّنظر قرار بگیرد، که محیطی که می‌خواهد به وجود بیاورد بایستی که آن محیط را ببیند چه وضعیتی دارد. اگر قرار باشد یک ازدواج مجدّد باشد و بعد بخواهد به آن زن فشار واقع بشود و به سرش بزند آیا این درست است؟! خدا

کجا یک همچنین ازدواجی را اجازه داده است که به ازای دیوانه شدن یک زن دیگر و به ازای به هم ریختن اعصاب یک زن دیگر باشد؟ اینها همه به اصطلاح حساب خودش را دارد، یعنی فقط این نیست که انسان یک طرف قضیه که جواز است را ببیند و هزار طرف دیگر و مشکلات و مسائل دیگر و اینها را مدّنظر قرار ندهد. این طور نیست!

منتها یک قضیه‌گاهی جنبه حکمی دارد و گاهی جنبه حقّی دارد. در جنبه حقّی، انسان می‌تواند از حقّش بگذرد. در جنبه حکمی، و تشخیص بین حکم و حق مشکل است در جنبه حکمی نه، اصلا یک حکمی است، کاری به شرایط و اینها ندارد، این اصل بر اساس وضع یا رفع این قضیه است.

آن جنبه‌ای که در اینجا هست، این است که جواز این تعدّد، برای مرد هست. این جواز تعدّد باید شرایط مناسب خودش را هم داشته باشد و در شرایط مناسب خودش قرار بگیرد.

فرض کنید که این شخص باید ببیند که الآن که می‌خواهد ازدواج متعدد کند، دردش چیست؟ فرض بکنید که سادیسم دارد که این مسئله را می‌خواهد انجام بدهد؟

بعضی‌ها نسبت به این قضیه سادیسم دارند! یعنی یک نوع عادت غلط و به اصطلاح زشت!

یک بنده خدایی بود با یک عده‌ای امریکا بود. شما همه می‌شناسید. که اگر یک شب کسی را می‌آورد خانه‌اش، او اگر فردا دوباره می‌آمد در می‌زد، به او می‌گفت: Who are you ?

بله! این می‌گفت Who are you ? اصلا تو که هستی؟ من نمی‌شناسمت! توجّه کردید؟ خب این معلوم است که یک آدمی است که سادیسم دارد! این یک آدمی است که وقتی می‌آید با شما حرف می‌زند، اگر زن شما بغلش هست، بیش از شما دارد به زن شما نگاه می‌کند! بنده اینها را می‌شناسم.

وقتی در یک سوپر مارکت می‌رود یک چیز بخرد، بیش از آنچه به اجناس نگاه کند، به آن فروشنده نگاه می‌کند! بعد اینها می‌آیند، تعدّد را درمی‌آورند، نمی‌دانم جواز متعه را درمی‌آورند، امام صادق این طور فرموده را درمی‌آورند.

!!؟ خیلی خب! پس دختر خودت هم پس بفرما دیگر حالا اگر هست برای همه هست دیگر! پس چرا در هزار تا لاک او را قایمش می‌کنی!

یا این‌که فرض کنید که کسی چهره زن حضرت عالی را نبایستی ببیند اما جناب عالی سرتاپای طرف را برانداز هم می‌کنی؟ یک طرفه که نمی‌شود! بنده اطلاع دارم که می‌گویم! از خودم نمی‌گویم. درست شد؟

خب این‌ها افرادی هستند که از این قضیه اهل سوءاستفاده هستند، یعنی اینکه جایز است. می‌گوید خب حالا جایز است به چه کیفیتی و به چه نحوی و به فلان و این حرفها را چیست؟ اصلا توجّه نمی‌کند. این نحوه جواز انسانیت را ساقط می‌کند و انسان را به یک حیوان تبدیل می‌کند. درست است که جائز است ولی دیگر

طرف انسان نیست. آن شخصی که با آدم حرف می‌زند و نگاهش به زن آدم است، او دیگر انسان نیست! گرچه دم از اسلام بزند.

خب البته خب چرا دیگر، تازه این‌افراد باید هم دم از این‌ها بزنند تازه اینگونه افراد باید دم از این مسائل بزنند. این‌ها اینند.

این‌که اسلام گفته می‌توانید، یعنی چه؟ یعنی اگر در یک مخمصه درافتادید. یا اینکه در یک ناچاری درافتادید. یا اینکه طرف در یک ناچاری درافتاده، راه برای این قضیه باز است.

خب فقط قضیه که مربوط به مرد نیست. ببینم این احساس در زن وجود ندارد؟! حالا از شما سؤال می‌کنم: این زنها که می‌گویند مطلّقه‌اند و این‌ها. از این‌ها سؤال کنید: شما زن‌ها احساس دارید یا ندارید؟ اگر قرار است تعدّد زوجات نباشد این زنها چکار کنند؟! چکار کنند؟!

سوال: می‌گویند خدا دارند!

جواب: خدا دارند؟! خب این خدا چکار می‌کند؟! خب اگر غلمان برایشان بفرستد، خب مشکل حلّ است! خدا هم که غلمان را گذاشته آن طرف، غلمان هم که بنده عرض کردم خدمتتان، هیچ خاصیت و بویی ازشان برنمی‌آید، چیزی ندارد. غلمان‌های آنجا هیچ خبری نیست! چکار کنند؟! خب خدا این راه را قرار داده است. خب حالا اگر کسی فرض کنید یک کاری انجام می‌دهد باید داد و بی‌داد کند: آی ایها الناس همه بدانید! شمال، جنوب، شرق، غرب، وسط بدانید که ما رفتیم فرض کنید یک متعه کردیم! یا یک عیال دوم گرفتیم! این را هم گفته که جار بزنید؟ در نقّاره امام رضا بزنید؟ نه! نگفته!

پس اینکه جواز است، روی اساس و مصالح و جریانات و فلان و ... است.

می‌گفت: ما در دانشگاه از چهارصد تا دختر تست گرفتیم! چهارصد تا دختر در دانشگاه مشهد، که بیایید به تست‌های ما جواب بدهید، اما جواب درست بدهید. خطّتان هم خطّی باشد که نفهمیم چه کسی هستید، اسمتان را هم ننویسید. اسمتان را ننویسید، خطتان را هم بردارید کج و معوج کنید که معلوم نشود چه کسی هستید. ولی جواب ما را درست بدهید، ما می‌خواهیم روی جواب‌ها تحقیق کنیم.

می‌گفت: هشت تا سؤال دادیم، یکی اش این بود که: راجع به مسائل جنسی چگونه خود را ارضا می‌کنید؟ می‌گفت از این چهارصد تا، سیصد و نود و شش تا می‌گفتند خود ارضایی می‌کنیم!

سیصد و نود و شش تا! چهارتایشان گفتند که نمی‌دانم با که و فلان و هستیم و ... نه این که آن ها نداشته باشند و فلان! یعنی موقعی که نیست و فلان به طور عادی ... خب بفرمایید چه باید کرد؟ این هم تستش! سیصد و نود و شش تا! آن چهار تا هم گفتند: ما می‌رویم بیرون در خیابان یکی را پیدا می‌کنیم! شما چطور می‌توانید نیاز را از افراد بگیرید؟! خب اسلام گذاشته بابا، متعه می‌شود کرد، ازدواج می‌توان کرد، اما

لازم نیست که دیگر داد بزنید! باید خودت هم ببینی، آیا خودت هم نیاز داری؟ آیا برای خودت هم دردسر درست نمی‌شود؟ برای خودت مشکلات پیش نمی‌آید؟ دو دستی بعداً در سرت نمی‌زنی؟ یکی این توان و سعه‌اش را دارد ...

یکی آمده بود اصرار، اصرار در اصرار ... آدم محترمی هم بود! گفتم آقا جان من اصلًا نمی‌توانم! یعنی من یک نفسی دارم که از عهده بیش از یکی نمی‌توانم بربیایم. این دو تا داشتن، تعدّد، ذهنم را می‌گیرد، از کارم مرا باز می دارد.

گفت: من اصلا به شما کاری ندارم! من فقط ماهی یک مرتبه فرض کنید که ملاقات داشته باشم و بیایم اینجا کتاب‌های شما را تمیز کنم، فلان کنم ...

گفتم آقا جان! من آدمی نیستم‌که بتوانم احساس کنم یک طرف دیگر در ناراحتی دارد به سر می‌برد. ممکن است بعضی‌ها بی‌خیال باشند، بنده این طور نیستم! خب مرا چکار می‌کنید؟ اگر این حال من را درست می‌کنی به جای تو سی تا هم می‌گیریم! ولی وقتی که من در درونم در نفسم نمی‌توانم ببینم شخصی ناراحت است، نه!

گفت: از کجا می‌دانید ناراحت است؟

گفتم: مگر می‌شود؟ آخر مگر می‌شود همین‌طور بی‌خیال باشید؟

چه داری می‌گویی؟ مگر می‌شود تو گرسنه باشی بگویی آقا من هیچی‌ام نیست اصلا اشتها ندارم؟! برو بابا، حکم شرع را نسبت به خودم انجام بدهم بگویم جائز است؟! خب این می‌میرد! من باید بروم دیوانه خانه دیدنش! حدّاقل باید بروم آنجا!

خب نیست قضیه! خب اسلام نگفته یکی بمیرد! یکی نمی‌دانم به سرش بزند، یکی نمی‌دانم فلان کند به این کیفیت! خب این از آن طرف هم هست، شما فقط یک حکم را نگاه نکنید بقیه احکام را زیر پا بگذارید.

بله، در عین حال با این حال راه را برای من باز گذاشته که با این وضع این زن که داری در این کیفیت جائز نیست، اما در کیفیت‌های دیگر بله! اگر عرضه‌اش را داری! صدایش درنیاید، یک وقت چیز نشود، یک وقت بعد از چند سال دیگر چیز نشود، اگر واقعا این شرایط را داری ... که همچین شرایطی برای چه کسی هست؟! راه باز است، انتخاب آن راه برای انسان است. با این شرایط، با این وضعیت، با این کیفیت، نخیر! قطعا ما می‌توانیم بگوییم جائز هم نیست! چشم بندی که نبود! دیدم آقا داشت قلبش می‌ایستاد!

سوال: توی مطب ما این چند سال زیاد دیده‌ایم خانم‌هایی که با افسردگی می‌آیند ...

جواب: این‌ها همه به این مسائل مربوط می‌شود.

سوال: وحشتناک است اصلا. زندگی‌شان از این رو به آن رو می‌شود.

جواب: نه آقا، دیوانه ... دیوانه می‌شوند!

ما شیراز بودیم! رفته بودیم، شیراز با یک عده از رفقا، تعریف کردم برایتان: یک دفعه نشسته بودیم همان روز اول سر حافظ، و همه اینها ایستاده بودند، ما گرفته بودیم نشسته بودیم قشنگ، بعد اینها همه تعجب می‌کردند که ما چطور گرفتیم نشستیم روی زمین! روی زمین نشسته‌ایم! من هر وقت می‌روم حافظ می‌نشینم روی زمین و الآن مدّتی است که نرفتیم. دو سال می‌شود.

دیگر می‌نشینیم روی زمین. این‌زن‌ها، مردها همین‌طور تعجّب می‌کردند، بعد خیلی حالت احترامی به خود می‌گیرند. که حالا نه تنها کفششان را پایین درآوردند، آمده‌اند نشسته‌اند.

در همین که نشسته بودیم داشتیم حمد و انّا انزلناه می‌خواندیم آقا یک دفعه دیدیم:

حضرت آقا عرض ادب دارم خدمتتان!

نگاه کردم دیدم یک دخترخانمی است با مانتو و یک حافظ ... یک کتاب دستش است!

سلام علیکم!

اجازه می‌فرمایید برایتان یک فال بگیرم!

گفتم: بفرمایید! آن هم جلوی این همه جمعیت! بفرمایید! بفرمایید! میل خودتان است!

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد ***** از سر پیمان برفت، با سر پیمانه شد

خلاصه شروع کرد به خواندن!

گفتم: که ما قابل ...

گفت: نه واقعا شما مصداق این غزلیات حضرت خواجه هستید!

شروع کرد به لفظ قلم صحبت کردن ...

از لطفتان من خیلی ممنونم.

خواهش می‌کنم!

نگاه کردم دیدم این یک چیزی‌اش می‌شود! این یک چیزی‌اش می‌شود و ...

آن وقت بقیه هم همین‌طور داشتند نگاه می‌کردند.

آن وقت گفت: اجازه می‌دهید که مثلا پیوستش یک شعر دیگر ...

گفتم: نه، متشکّرم! حالا ... ان‌شاءاللَه موفق باشید!

گفت: مزاحم حضورتان نمی‌شوم! مزاحم حضورتان نمی‌شوم و گذاشت رفت.

رفتیم و خلاصه ما رفتیم آن گوشه و ...

گفت: می‌دانی این کیست؟ این به سرش زده! این به سرش زده و جریانش این است:

شوهرش را خیلی می‌خواسته، ازدواج کرده، بعد از سه چهار سال و بعد شوهرش رفته یکی دیگر را گرفته و این زده به سرش. هیچ هم فایده نداره و آمده در حافظیه. این در حافظیه بوده، ما یک دفعه دیگر هم دیدیمش.

دیدیم آن گوشه دارد غذا می‌خورد. غذا هم نمی‌خورد ... یک چیزی اصلا ... مدام هم لاغر هم می‌شد. یک حافظ کوچک دستش گرفته بود. این زن دو تا فوق لیسانس داشت! یک فوق لیسانس حقوق، یکی هم ادبیات! می‌گفتند در دانشگاه شیراز نفرِ ممتازی بوده است.

چقدر واقعا حیف! خب این جائز است؟! به نظر شما این تعدّد زوجات برای شوهر این هست؟! خب زد به سرش دیگر! بعد هم از این طرف خیابان می‌خواست برود اتوبوس زد به او و نمی‌فهمد خب! دیوانه که نمی‌فهمد ... که نگاه کند ... اتوبوس زد و بنده خدا را زیر کرد.

این را آن مسئول حافظیه به من گفت. مسئولش خودش مدّعی است از نوادگان حافظ است.

بعد رفت زیر اتوبوس ... خیلی دلم سوخت به حالش.

بعد یک دفعه رفتیم نشسته بودیم کنار، بعد دیدیم آمد دوباره. بعد شروع به سؤال کرد:

جناب آقای طهرانی! اجازه می‌فرمایید لحظاتی از حضورتان بهره‌مند بشویم؟! یعنی خیلی لفظ قلم حرف می‌زد! لحظاتی از خدمتِ حضور بهره‌مند بشویم و فلان و ...

یعنی در همان حالت چیزش این رعایت جملات، ادب، فلان، این‌ها را داشت. خیلی برایم جالب بود که در یک مرتبه اینها را دارند و حفظ می‌کنند. بعد آن وقت می‌گفت. شروع می‌کرد از بقیه گفتن و افراد دیگر و برای آنها هم ارجوزه داشت! برای همه اینهایی که می‌دید و فال می‌گرفت.

سوال: در واقع مسببش این شوهر بوده، یعنی از نظر شرعی مجرم هم هست این شوهر؟!

جواب: خب شاید آن شوهر هم نفهمیده دیگر، بالاخره او هم ...

سوال: وظیفه آقایان در خانه چطور است؟ چه پوشش، چه رفتار.

جواب: ببینید مرد هم باید در منزل رعایت همه جوانب را باید بکند. یعنی باید دید در منزل فرض بکنید که یک وقتی فقط انسان و زنش هست تنها، یک وقتی افراد دیگر هستند، خب این تفاوت می‌کند. آن‌وقت در پوشش، پوشش نباید یک پوشش جلف باشد برای مرد ... از آن طرف ممکن است یک زنی بخواهد که پوشش مردش در خانه قشنگ باشد و آن نوعی که می‌خواهد باشد!

باید بکند! چرا نکند؟! مرد چرا نباید انجام بدهد؟! وقتی که زن می‌خواهد و مانعی هم ندارد و کسی هم نیست، و چرا نه؟! خب این هم خودش می‌رود جزو نیازها دیگر!

یعنی همان‌طوری که مرد توقّع دارد از زن، زن هم از مرد توقّع دارد. اینها طرفینی است دیگر. امّا اگر

کس دیگری می‌خواهد باشد، خب پوشش خیلی جلف و اینها درست نیست، صحیح نیست.

اما اینکه بعضی‌ها می‌گویند همه باید در خانه سفید بپوشند و نمی‌دانم چه کار کنند، نه! این‌ها همه چیزهای من درآوردی است! چیزهای واقعی نیست.

باید انسان همیشه حدّ اعتدال را نگه دارد. نه خشک باشد، که افراد از انسان زده بشوند. نه آنقدر ولنگ و باز باشد که کار از دستش دربیاید که به هر قسمی بخواهد و به هر کیفیت و به هر قسمی بخواهد، باشد. سعی کند در محیط منزل افراد احساس ضیق و از نظر او ناامنی و این‌ها نکنند ... جا به آنها داده بشود برای بروز فعالیت‌ها و استعدادها و توقّعات و اینها، از آن طرف هم کاملا ولنگ و باز هم خودشان را تصوّر نکنند. این بالانس بین این قضیه، خوب است ملاحظه بشود.

سوال: این قضیه حضرت زهرا چه شد؟ من به نتیجه نرسیدم.

جواب: در جریان حضرت زهرا سلام اللَه علیها، آن جنبه به اصطلاح علاقه‌ای که بین حضرت زهرا و امیرالمؤمنین بوده، یک حالتِ وحدت را اقتضا می‌کرده است. بعد حضرت در یک همچنین وضعیتی و در یک همچنین حالتی، نگران این بود که آن جنبه وحدت که بین او و بین حضرت است، از ناحیه امیرالمؤمنین سست بشود، این به خاطر نگرانی آن بوده است. خب حضرت زهرا در آن موقع که به کمال خود نرسیده بوده‌اند، بله به مراتب کمال و اینها که نرسیده بودند. ولی این حالت، نه حالتی که می‌دانسته‌اند ایراد ندارد، اشکال ندارد، چیزی ندارد ... خب چه اشکال دارد، این که مسئله‌ای نیست.

لذا همین حضرت زهرا فرض کنید که اگر شنیدند امیرالمؤمنین در آن قضیه یمامه و اینها که کنیزی گرفتند، خب گفتند: باید این کار را بکند!

به آن شخص وقتی آمد گفت می‌خواست فتنه کند حضرت فرمودند باید این کار را بکند، چکار کند؟ علی این کار را نکند چکار کند؟ و خیلی دفاع کرد ... اما خب هنوز به آن حد نرسیده بود، آن جنبه حالت وحدت و آن یک نوع اتّحادی که خب یک اتّحاد واقعی بود، حضرت در ذهنشان آمد که نکند به خاطر این کنیز نکند آن جنبه سست بشود، غیر از این چیز نبوده که مثلا چرا این بخواهد بیاید جا را بگیرد و ...

سوال: عملا یکی می‌شود در عمل یک اتفاق است.

جواب: خب ببینید! صورتش یکی است ...

سوال: خب این که حضرت زهرا می‌داند!

جواب: ببینید ممکن است خودِ زن در همان حالات جوانی که هنوز این دنیا و کثرات و این‌ها نیامده یک همچنین چیزی را داشته باشد ...